

منتسکیو و مقالات فدرالیست

جواد ترکاشوند*

سعید ماخانی**

چکیده

یکی از الزامات مهم دولت - ملت را که اندیشمندان بسیاری در دوران مدرن به چرایی و چگونگی آن پرداخته‌اند باید نظام قوانین، تصویب و پایبندی بدان دانست. اما، در دوران مدرن، دو بحران بنیادین توجه و لزوم پرداختن به قوانین را بیش از پیش مطرح ساخت. بحران نخست، «جنگ‌های مذهبی و داخلی» در اروپا بود و بحران دوم، «جباریت» نظام‌های سیاسی بود. منتسکیو یکی از اندیشمندانی بود که به تأمل در آن بحران‌ها و ارائه‌ی راه‌کار برای ترمیم و اصلاح این بحران‌ها پرداخت. چنان که می‌توان او را مایه‌ورترین متفکری دانست که با انقلاب کپرنیکی در فلسفه سیاسی و حقوق به تدوین بنیادهای مفهومی تفکیک قوا با نظر به قانون اساسی انگلستان همت گمارد. منتسکیو، نویسنده‌ای معتدل و محافظه‌کار بود که پیش و بیش از آن که بر هم‌وطنانش اثرگذار باشد بر روشنگری، پدران بنیانگذار و نویسندگان مقالات فدرالیست امریکا، مهم‌ترین اثر کلاسیک برخاسته از فلسفه سیاسی امریکایی، تاثیر نهاد تا جایی که مقالات فدرالیست تماماً طنینی منتسکیویی یافت. بر این اساس، مقاله‌ی حاضر در پی نشان‌دادن تأثیر آموزه‌های منتسکیو بر اندیشه‌ی نویسندگان مقالات فدرالیست است که چگونه به استقرار حکومت قانون در نخستین جمهوری دموکراتیک در دوران مدرن انجامید. چنین فهمی به ما یاری می‌رساند تا به برداشت دقیق‌تری از اهمیت این تاثیرگذاری در دوران مدرن دست یابیم.

* دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی ره قزوین (نویسنده مسئول)،
javad.torkashvand73@gmail.com

** دانش آموخته دکترای اندیشه سیاسی دانشگاه تهران، saeidmakhani@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۲۱



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

کلیدواژه‌ها: منتسکیو، مقالات فدرالیست، حکومت قانون، آزادی، جمهوری، دموکراسی

۱. مقدمه

شارل دو منتسکیو (Charles de Montesquieu) (۱۶۸۹-۱۷۵۵)، یکی از فیلسوفان سیاسی سترگ عصر روشنگری است که همچون دیگر فیلسوفان سیاسی تأملات خود را با توجه به شرایط تاریخی و بحرانی خاصی تدوین و صورت‌بندی کرد. او مهم‌ترین کتاب تاریخ‌ساز خود تحت عنوان «روح القوانین» یا «روح قانون‌ها» را در سال ۱۷۴۸ میلادی نوشت و در پی تبیین این دیدگاه بود که حکومت‌ها چگونه می‌توانند از زوال و فروپاشی خود جلوگیری کنند. به باور او، «جباریت و استبداد» (tyranny and despotism) خطری همیشگی برای هر حکومتی است، حتی اگر پیش‌تر به سمت استبداد نرفته باشد. از این‌رو، منتسکیو بهترین راه‌کار برای جلوگیری از اعمال شیوه‌های جبارانه‌ی حکومت‌ها را تقسیم قدرت و تفکیک قوای سه‌گانه‌ی مجریه، قضائیه و مقننه می‌داند.

همین دیدگاه باعث شد که اغلب فیلسوفان سیاسی روح‌القوانین منتسکیو را در کنار رساله دوم حکومت (Second treatise of government) جان لاک (۱۶۹۰) و مقالات فدرالیست (۸۸-۱۷۸۷) به قلم نویسندگان آن، جیمز مدیسون (James Madison)، الکسندر همیلتون (Alexander Hamilton) و جان جی (John Jay)، سه اثر اولیه برجسته دوران جدید در فلسفه سیاسی قرار دهند که تأثیری شگرف در تثبیت جایگاه حکومت قانون در نظام‌های آزادی‌گرا داشته‌اند (بنگرید به: Tamanaha, 2004: 47). هر چند می‌توان آثار لاک و منتسکیو را از دیگر آثار کلاسیک فلسفه سیاسی متمایز دانست، با این حال این آثار نمونه‌های آموزنده و ارزنده‌ای بودند که جنبه‌های مهم حکومت‌داری، قانون‌مداری و شیوه‌های زمام‌داری را در اختیار نویسندگان مجموعه مقالات فدرالیست قرار داد که ممکن بود پیش از آشنایی آن‌ها با اندیشه این متفکران، پاره‌ای از امور حکمرانی و حکومت‌داری ناشناخته و متناقض باشد (Tamanaha, 2004: 47). همچنین، اندیشه منتسکیو امور متناقضی که ممکن بود برخی مفروضات رایج «حکومت قانون» را نادیده بگیرد به خوبی آشکار ساخت. از این‌رو، با بحث از آزادی بواسطه‌ی بسیاری از مصادیق و معانی‌ای که معین کرده بود پیش می‌رود.

متسکیو، اثر خود را با تعریفی از «قانون و رابطه‌ی آن با موجودات مختلف» آغاز و آن را چنین تعریف می‌کند:

قوانین در معنای عام، روابط ضروری‌ای هستند که از طبیعت موجودات پدید می‌آیند و در این معنا همه‌ی موجودات قوانین خاص خودشان را دارند. از این رو، خدا، جهان مادی، عقول مافوق بشری، انسان و جانوران هر یک قوانین مختص به خودشان را دارند و با بهره از آن زندگی می‌کنند (Montesquieu, 1989: 3).

این تفسیر که برداشت «حکومت قانون» نام گرفت در سده‌ی هفدهم انگلستان اهمیت داشت: چرا که مدت‌های مدیدی سنت حکومت قانون را حفظ کرد و افزون بر آن آبشخوری مهم برای متسکیو بود. اثرپذیری متسکیو از قانون انگلستان در «مقاله شماره ۴۷ فدرالیست» هم مورد اشاره قرار گرفته است و مدیسون معتقد است که «قانون اساسی بریتانیا برای متسکیو همان مقامی را دارا بود که هومر برای نویسندگانی که به شعر حماسی پرداخته‌اند از آن برخوردار است» (Madison, 2008: 240). از این رو، مشهورترین بخش اثر او، «فصل ششم از کتاب یازدهم»، تحت عنوان «قانون اساسی انگلستان» است که در همان فصل نیز به تشریح نظریه «تفکیک قوای» خود می‌پردازد، البته باید به این نکته مهم نیز توجه داشت که مشهورترین بخش اثر یک فیلسوف لزوماً به معنی این نیست که مهمترین بخش آن نیز باشد، چنان‌که خود متسکیو در دیباچه اثر خود می‌گوید «از خوانندگان خواهشی دارم و آن این است که با قرائت یک یا چند فصل از کتاب، زحمات بیست ساله مرا مورد قضاوت قرار ندهند و تمام کتاب را بخوانند و بعد روی هم‌رفته تصدیق و یا تکذیب کنند نه اینکه با خواندن چند جمله در یک لحظه درباره آن اظهار عقیده نمایند. بنابراین، اگر می‌خواهند نیت و منظور مرا از تألیف این کتاب جست‌وجو نمایند و بفهمند باید از مطالعه تمام کتاب دریابند (متسکیو، ۱۳۹۵: ۱۶۹-۱۷۰). متسکیو، به واقع، نظریه تفکیک قوا را با نیم‌نگاهی به قوانین انگلستان تبیین کرد و با طرح آن تأثیری عظیم بر نظریه‌ی سیاسی لیبرال و تنظیم قانون اساسی ایالات متحده آمریکا گذاشت (Bok, 2014)، تا جایی که نویسندگان مقالات فدرالیست بیش از هر فیلسوف دیگری از اندیشه‌ی متسکیو تأثیر پذیرفتند و به آن ارجاع می‌دادند.

نویسندگان مقالات فدرالیست، علاوه بر آشنایی با فیلسوفان دوران یونان و روم باستان، با مطالعه، شناخت و آگاهی از اندیشه فیلسوفان آزادی‌گرای همچون لاک و متسکیو در

دوران جدید نیز به اهمیت و ضرورت تفکیک قوا، نظام نمایندگی، نظارت، و توازن برای تعدیل پیامدهای حکومت اکثریت پی بردند (Smith, 2006). لذا، نویسندگان مقالات فدرالیست با تکیه بر همان مطالعات، ژرف‌اندیشی و دوران‌دیشی‌های فردی‌شان نگارش آن مجموعه را که شامل ۸۵ مقاله بود آغاز کردند و آن‌چنان مورد تحسین سیاست‌مداران و فیلسوفان سیاسی قرار گرفته که در کنار «نظریه‌ای در باب عدالت» جان رالز^۱ آن را از گرانسنگ‌ترین آثار کلاسیک در فلسفه سیاسی آمریکا دانسته‌اند (Shapiro, 2010).

مقاله حاضر برای واکاوی این تاثیر حاوی چهار گام بنیادین است؛ در گام نخست، پس از پیشینه‌ی پژوهش و چارچوب نظری مقاله، ابتدا طرح «حکومت قانون» را توضیح می‌دهد و سپس نشان خواهد داد که این ایده چه جایگاهی در جغرافیای فکری منتسکیو دارد. در گام دوم، تاثیر منتسکیو بر اندیشه‌ی نویسندگان مقالات فدرالیست آمریکا را در تنظیم و پیش‌نویس قانون اساسی آن کشور ترسیم می‌کند. در گام سوم، به ساختار و اهمیت مقالات فدرالیست در فلسفه سیاسی دوران جدید می‌پردازد که مورد تحسین و توجه فیلسوفان سیاسی دوران پس از خودش قرار گرفت. نهایتاً در گام چهارم، با توجه به طرح نکات مندرج در اندیشه منتسکیو و «مقالات فدرالیست»، نسبت میان قانون، آزادی و حقوق فردی با طبیعت حکومت‌ها، مزایای جمهوری نسبت به دیگر شیوه‌های زمام‌داری همچون دموکراسی را نیز نشان می‌دهد.

۲. پیشینه پژوهش

متأسفانه آثار بسیار اندکی به طور مستقل به تاثیر و اهمیت منتسکیو بر اندیشه سیاسی امریکایی، و به طور مشخص مقالات فدرالیست، پراخته‌اند. از این روی، وجه نوآورانه‌ی نوشته حاضر کوشش برای ایضاح چنین اثرگذاری‌ای است. با این همه، می‌توان به آثاری چند در این زمینه اشاره کرد. سعید مقیمی (۱۳۸۶) به تاثیر آموزه‌های عصر روشنگری بر اندیشه منتسکیو پرداخته و تاثیری که منتسکیو از اندیشه پیشینیان خود در بحث از تفکیک قوا گرفته اشاره کرده است. لوتز (1984) در مقاله‌ای درخشان کوشیده تا نشان دهد که نویسندگان سده‌ی هجدهم اروپا، از جمله منتسکیو، بر اندیشه سیاسی امریکایی چه بوده است. هر چند این بررسی را نمی‌توان یک بررسی مستقل از منتسکیو دانست، اما نکات ارزشمندی در باب تاثیر منتسکیو بر پدران بنیانگذار را طرح کرده است. شاپیرو (2010) در

بررسی خود از چگونگی شکل‌گیری نظریه‌های دموکراسی در دوره‌ی مدرن، به مسئله‌ی تاثیر منتسکیو پرداخته است. شکالار (1987) در کتاب معروف خود، که امروزه به اثری کلاسیک در تفسیر اندیشه‌های منتسکیو بدل شده، به تاثیر منتسکیو بر اندیشه‌ی سیاسی آمریکایی می‌پردازد، هر چند سپهر محدودی را برای اهمیت قانون در نظر می‌گیرد. بنابراین، نوشته حاضر می‌کوشد تا با نگاهی دقیق‌تر به جایگاه و اهمیت حکومت قانون این تاثیر را بررسی کند.

۳. چارچوب نظری

یکی از مفاهیم و پرسش‌های قدیمی و اصیل در طول تاریخ فلسفه سیاسی پرسش درباب بهترین شیوه زمام‌داری و نوع حکومت و میزان سازگاری، ارتباط و برخورداری شهروندان با قانون، آزادی و حقوق افراد در جوامع بوده است. از این‌رو، طراحی مقاله‌ی حاضر بدین شکل است که ابتدا حکومت قانون در چشم‌انداز فلسفه سیاسی توضیح داده می‌شود. در گام پسین اهمیت منتسکیو به عنوان فیلسوف مهم عصر روشنگری و کسی که تاثیری ژرف بر جمهوری خواهان و پدران بنیان‌گذار آمریکا نهاد تشریح می‌شود تا بتوان به شکل مشخص دفاع آن‌ها از جمهوری را تبیین کرد. در واکاوی بخش نخست تشریح «تفکیک قوا» در استقرار حکومت قانون در پاسداشت آزادی و حقوق افراد در گونه‌های گوناگون زمام‌داری به ویژه در آرای منتسکیو و نویسندگان فدرالیست آمریکا ضروری به نظر می‌رسد. زیرا، کاوش‌های منتسکیو در واکاوی شیوه‌های زمام‌داری آبشخوری مهم برای بنیان‌گذاران آمریکا محسوب می‌شود که به نقد دموکراسی پرداختند. البته، نقد فدرالیست‌ها به دموکراسی آبشخوری قدیمی دارد که به فیلسوفان یونان باستان باز می‌گردد و بیش از هر چیزی در پی نشان دادن معایب دموکراسی و ترمیم کاستی‌های آن به عنوان «بهترین گزینه بد» در میان انواع نظام‌های سیاسی می‌باشند. این‌گونه امور، به علاوه هراس و نسبت سنجی نقدهای فدرالیست‌ها علیه افکار عمومی و جباریت گروه‌های اکثریت، آزادی، حاکمیت قانون، تعدیل و توزیع قدرت از جمله نکات بدیعی به شمار می‌رود که در قالب مقالات فدرالیست در چشم‌انداز تاریخ فلسفه سیاسی و حقوق دوران مدرن ایالات متحده حاصل شده است.

۴. حکومت قانون، آزادی و منتسکیو

آبشخور نخستین بسیاری از تفاسیر مربوط به حکومت قانون به نقل و قول‌هایی از افلاطون و ارسطو بازمی‌گردد (Tamanaha, 2004: 7). به این اعتبار، حکمرانی قانون سستی تاریخی دارد که ریشه‌های آن را می‌توان از دوران باستان تا مدرن و معاصر پی گرفت. اما، در دوران مدرن دو بحران اساسی «جنگ‌های مذهبی و داخلی» و «جباریت» باعث شد که توجه به قانون بیش از پیش در کانون اندیشه‌ی فیلسوفانی همچون ژان بُدِن (Jean Bodin)، تامس هابز، جیمز هرینگتون (James Harrington)، جان لاک، منتسکیو، نویسندگان «مقالات فدرالیست»، توکویل (Tocqueville) و دیگران قرار گیرد و تلاش برای برپایی حکومت قانون به امری ضروری بدل شود، زیرا، زیستن بدون قانون و قراردادهای مبتنی بر آن عملاً حیات آدمی را در شرایطی وحشتناک و هولناک قرار می‌دهد. پس، حکومت قانون یکی از آرمان‌های اخلاقی-سیاسی انسان‌هاست که معطوف به استیلای قانون و نهادهای حقوقی در یک نظام حکمرانی است. حکومت قانون، شماری از اصول رسمی و رویه‌ای را در بر می‌گیرد که جامعه با آن اصول اداره می‌شود.

اصول صوری حکومت قانون شامل مواردی همچون عمومیت (generality)، شفافیت (clarity)، رواج (publicity)، پایداری (stability) و هنجارهای حاکم بر جامعه را مورد توجه قرار می‌دهد. اصول روندی نیز به فرآیندهایی که از طریق این هنجارها شکل و اداره می‌شوند و نهادهایی همچون دادگاه‌ها و قوه قضائیه مستقل مربوط می‌شود. همچنین، در برخی برداشت‌ها نیز، حکومت قانون شامل برخی آرمان‌های بنیادین خاص مانند آزادی و احترام به حقوق مالکیت خصوصی است. حکومت قانون، همچنین، شامل مفاهیم دیگری مانند دموکراسی، حقوق بشر، عدالت اجتماعی و آزادی اقتصادی است. به نظر می‌رسد چندانگی این ارزش‌ها نشان می‌دهد که چندین روش متفاوت وجود دارد که در آن نظام-های اجتماعی و سیاسی را می‌توان ارزیابی کرد و این‌ها لزوماً با هم مناسب نیستند (Waldron, 2016).

اما، برخی فیلسوفان حقوق تاکید دارند که حاکمیت قانون به طور خاص باید از دموکراسی، حقوق بشر و عدالت اجتماعی متمایز باشد، زیرا، آن‌ها تمرکز حاکمیت قانون را به جنبه‌های رسمی و رویه‌ای نهادهای دولتی بدون توجه به محتوای سیاست‌هایی که آن‌ها را به اجرا درمی‌آورند، ناقص می‌دانند (Waldron, 2016). از این‌رو، اهمیت ژرف‌اندیشی

متسکیو در این است که او از «قانون به مثابه نوعی رابطه سخن می‌گفت، زیرا، برخلاف متفکرانی همچون هابز و پوفندورف (Pufendorf) آن را امری فرادست یا مربوط به اراده‌ی حاکم یا فرمانروا نمی‌دانست» (Shklar, 1987: 71). بنابراین، در دوران مدرن پس از فیلسوفانی همچون هرینگتون و لاک، متسکیو را می‌توان هنایاترین فیلسوفی دانست که به تدوین مبانی نظری تفکیک قوا با نظر به «قانون اساسی انگلستان» همت گمارد، زیرا باور داشت که قوانین انگلستان مصداقی از تحقق حکومت قانون به معنایی هستند که در بالا آمد. متسکیو برای نشان‌دادن چنین همبستگی‌ای، بحث خود در باب تفکیک قوا را در فصلی مورد بررسی قرار می‌دهد که به حکومت انگلستان و روال‌های قانونی آن مربوط می‌شود. عنوان کتاب یازدهم روح‌القوانین بدین قرار است: «درباب قوانینی که آزادی سیاسی را تشکیل می‌دهند در ارتباط آن با قانون اساسی»؛ متسکیو در آن مقال «تفکیک قوا» و «تعادل قدرت» را در تبیین نظریه آزادی سیاسی‌اش به کار می‌گیرد. هم‌او، در ابتدای فصل سوم همین کتاب تحت عنوان «آزادی چیست؟» با بحث از آزادی بواسطه‌ی بسیاری از مصادیق و معانی‌ای که معین کرده بود آغاز می‌کند و دموکراسی را به عنوان گونه‌ای از شیوه‌ی زمامداری که بتواند آزادی را پاس بدارد، خطا می‌داند، زیرا به باور وی دموکراسی به راحتی می‌تواند آزادی را تهدید کند و آب به آسیاب جباریت و خودکامگی بریزد، زیرا، قدرت مردم با آزادی آنان درآمیخته است. اگرچه آزادی، حقی نیست برای انجام هر آن چه که هر کسی بنا به میل‌اش خواست و توانست انجام دهد. به دلیل آنکه هرکسی می‌تواند تحت تهدیدی همیشگی قرار گیرد و با دیگران همان را انجام دهد. هرکسی آزاد است مگر آنکه از انجام آزار به کسی دیگر پرهیز نماید. پس، «قانون زنجیره محکمی در کارهای افراد ایجاد می‌کند که می‌تواند هر آنچه را که می‌خواهد بوسیله آن قانون انجام دهند» (Tamanaha, 2004: 52).

این تاکید، وضع کلاسیک آزادی قانونی است که در حکومت قانون قابل تحقق است. متسکیو، آزادی‌ای را تعیین می‌کند که با زیستن تحت حکومت قانون همسازی داشته باشد. اما، آن چه که برای پاسداشت آزادی ضروری است، از نظر وی آزادی قانونی است، با قوانینی که می‌تواند سفت و سخت باشد، اما، تصویب آن مجالی اندک برای سواستفاده و سرپیچی باقی می‌گذارد و هدایت آن را در مسیری درست مجاز می‌شمارد. طبق نظر متسکیو، وجود آزادی، تنها اگر مردم از «جباریت» خصوصاً نوع «سیاسی» آن در امان باشند به وجود می‌آید. متسکیو بر این باور بود که یک حکومت معتدل می‌تواند آزادی سیاسی را

پاس بدارد، همچنین برای جلوگیری از سوءاستفاده یک حکومت باید در درون خودش قدرتی وجود داشته باشد که بر قدرت آن‌ها نظارت هم داشته باشد (بنگرید به: Tamanaha, 2004: 52ff).

این تفسیر که ارزیابی «حکومت قانون» خوانده شده در سده‌ی هفدهم انگلستان هم دنبال شده بود. چنان‌که منتسکیو در فصل پنجم از کتاب یازدهم روح القوانین تحت عنوان «درباب مقاصد و اهداف دولت‌ها» قانون اساسی انگلستان را تنها قانونی در جهان می‌داند که با «آزادی سیاسی» همساز است:

تنها یک ملت در دنیا وجود دارد که منظور مستقیم آن از قانون اساسی، آزادی سیاسی است. پس، در پی واکاوی اصولی‌ام که آزادی سیاسی آن ملت بر شالوده آن استوار شده است. حال، اگر آن اصول خوب باشد همچون آئینه‌ای زلال و روشن آزادی در آن منعکس خواهد شد (Montesquieu, 1989: 156).

در واقع، آنچه در رویه حاکم بر انگلستان نزد منتسکیو مهم جلوه می‌کرد، پیوند استوار آزادی و قوانینی بود که در نظریه‌ی تفکیک قوا طرح شده بود. به واقع، الگویی که منتسکیو برای آزادی طرح کرده بود برگرفته از حکومت انگلستان بود و آن را تحسین می‌کرد چرا که به باور منتسکیو ویژگی اصلی رویه‌ی حکومتی انگلستان دفاع از آزادی بود آن هم نه در عالم نظر بلکه در عمل ضامن آزادی بود و این مهم نیز با «تقسیم قدرت» میان شاه، اشراف و مردم عادی پدید آمده بود (برای مطالعه بیشتر، بنگرید به: زکریا، ۱۳۹۰: ۴۶-۴۵).

منتسکیو در «فصل ششم از کتاب یازدهم» که به قانون اساسی انگلستان می‌پردازد، چنین می‌نویسد: «در هر دولتی [مجموعاً] سه وجه از قدرت وجود دارد: قوه مقننه که مربوط به حقوق ملل است و قوه‌ی مجریه که مربوط به حقوق مدنی است» (Montesquieu, 1989: 156). اما، اهمیت کار منتسکیو در آن است که برخلاف متفکران پیشینی همچون لاک و هرینگتون، قوه‌ی قضائیه را نیز وارد می‌کند. هرچند، آن را ذیل قوه‌ی مجریه قرار می‌دهد، اما، آن را در استقلال خود می‌بیند. او می‌نویسد:

قوه‌ی مقننه یا قانون‌گذار که به واسطه آن پادشاه یا قانون‌گذاران برای دوره‌ی زمانی موقت یا دائمی قوانینی را وضع می‌کنند و قوانین موجود را نیز اصلاح یا تغییر می‌دهند. دوم، قوه‌ی اجرایی یا مجریه که [در امور مرتبط با حقوق بین‌الملل] جنگ و صلح اعلام می‌کند، سفیر می‌فرستد و می‌پذیرد، امنیت را برقرار می‌کند و [از کشور در برابر]

حمله، تهاجم، تجاوز و چپاول بیگانگان پاسداری می‌نماید. سوم، قوهی مجریه یعنی اموری که مربوط به حقوق مدنی است، جرایم را کیفر می‌دهد یا به وسیله آن در اختلافات میان افراد به قضاوت و داوری می‌نشیند تا دعاوی اشخاص را برطرف و حل و فصل کند. این مورد آخری و سومی را باید قوه یقضائیه نامید و دیگری را قوهی مجریه دولت [که به امور بین‌المللی مربوط است] (Montesquieu, 1989: 156-157).

بنابراین، از نظر متسکیو یک حکومت معتدل، زمانی می‌تواند آزادی را پاس بدارد که سوءاستفاده از قدرت را به میانجی قوهی داوری مهار و توازن لازم را ایجاد کند وگرنه «جباریت سیاسی» پدید می‌آید. این نیز در درون یک حکومت تنها از طریق نظارت قوا بر قدرت حاصل می‌شود، در غیر این صورت، «جباریت سیاسی» از دیدگاه متسکیو، مهم‌ترین خطری است که آزادی را در یک جامعه به خطر می‌اندازد، به همین دلیل او نظریه‌ی «تفکیک قوای» خود را ارائه می‌کند. بر این اساس، مادامی که قوهی مجریه و مقننه، در دست یک فرد یا هیئتی از صاحبان مناصب مجتمع گردد، آزادی نمی‌تواند وجود داشته باشد، چرا که بیم آن خواهد رفت که همان پادشاه یا همان شورا قوانین جبارانه صادر نمایند و آن‌ها را به شکلی مستبدانه نیز به اجرا درآورند. «این نظر درباره قوه قضائیه نیز صدق می‌کند و آزادی زمانی که این قوه از دو قوه دیگر (مجریه و مقننه) جدا نباشد، وجود نخواهد داشت» (Montesquieu, 1989: 157).

۵. تأثیر متسکیو بر اندیشه‌ی نویسندگان مقالات فدرالیست

درست است که بسیاری از مفسران و متفکران فلسفه سیاسی، اثر متسکیو را «بدیع و ابتکاری می‌دانند، اما اغلب آنرا اثری پارادوکسیکال نیز دانسته‌اند» (Yong, 1978: 392). از این نظرگاه، الکسی دو توکویل، هموطن و فیلسوف شهیر سده‌ی نوزدهم فرانسوی که جان استوارت میل وی را «متسکیوی جدید نامید» (Villa, 2017: 14)، حدود یک سده پس از او بر این باور بود که «استبداد و جباریت» بیش از آن که سیاسی باشد، خصلتی اجتماعی و مرتبط با افکار عمومی دارد و «تفکیک قوا و تغییر قوانین» به تنهایی نمی‌تواند مشکلات و معضلات دموکراسی را برطرف نماید، این درحالی بود که سایر «آزادی‌گرایان و نظریه‌پردازان سده‌ی هجدهم روزگار او، نظیر بنژامن کنستان (Benjamin Constant)، فرانسوا گیزو (Francois Guizot) و نویسندگان مقالات فدرالیست امریکا تحت تاثیر اندیشه متسکیو

بودند و نزد آن‌ها اعتبار بسیاری داشت». از این رو، توکویل، بر این باور بود که «آزادی‌گرایی جدید به علم سیاسی نوآیین برای جهانی که تماما نو است نیاز دارد و این مهم حتی در اندیشه و آثار منتسکیو هم دیده نمی‌شود، چرا که «علم سیاست جدید او برای جهانی نوشته شده بود که هنوز دموکراسی مدرن در آن پدید نیامده بود» (Mansfield, 2010: 4). این در حالی بود که توکویل در سال ۱۸۳۶ بیان کرده بود که «منتسکیو، پاسکال و روسو سه فیلسوفی بودند که آثار آن‌ها را هر روز می‌خواند، و به عبارتی آن سه تن بخشی از زندگی روزمره‌ی وی بودند. بنابراین، به باور توکویل در دوران مدرن، ایالات متحده آمریکا اولین تجربه‌ی واقعی جمهوری دموکراتیکی بود که پدران بنیانگذار و نویسندگان مقالات فدرالیست تحت تاثیر فیلسوفان آزادی‌گرایی همچون منتسکیو و لاک بودند. او همچنین، دموکراتیک پنداشتن انقلاب و حکومت فرانسه در اواخر سده‌ی هجدهم در برابر این جمهوری را سوء تفاهمی بیش نمی‌داند که در واقع مهر تائیدی بر عظمت فکری منتسکیو و بنیانگذاران آمریکا است:

تا این تاریخ، در جهان، جمهوری‌های دموکراتیک بزرگ سابقه نداشته‌اند و اطلاق جمهوری دموکراتیک به حکومت الیگارش‌ی فرانسه در سال‌های قبل از ۱۷۹۳ اهانتی به حکومت‌های جمهوری است. در جهان تنها ایالات متحد آمریکا است که صورت یک جمهوری دموکراتیک را ارائه می‌نماید (با اندکی تغییر؛ توکویل، ۱۳۹۶: ۳۰۳).

آزادی سیاسی از دید منتسکیو تنها در حکومت‌های معتدل یافت می‌شود البته به شرط آنکه زمام‌داران یک جامعه از مشاغل، مقامات و مسئولیت‌هایشان سوءاستفاده نکنند و منتسکیو به همین دلیل پابندی و تصویب قوانین در برابر «قدرت مطلق» را راه‌گشا می‌داند که همین امر نیز بر روشنگری، پدران بنیانگذار و مقالات فدرالیست آمریکا تاثیر گذاشته بود تا جایی که مقالات فدرالیست تماما طینی منتسکیویی دارد، «خصوصا مقالات ۴۷ تا ۵۱ آن که به قلم جیمز مدیسون نگاشته شده بود، به بحث درباره تفکیک قوای سه‌گانه و طریقه مراقبت این قدرت‌ها از یکدیگر و نظارت آن‌ها در عمل یکدیگر است» (پازارگاد، ۱۳۸۲: ۷۱۰).

با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان گفت «مولف روح‌القوانین بزرگ‌مردی است که با برداشتی جامع از وضعیت سیاسی‌ای که در جمهوری‌خواهی لیبرال پدید آمده بود، آن را به خوبی نظام‌مند ساخت» (Rahe, 2009: Xiv) و همین ایده‌های سیاسی و حقوقی منتسکیو

تأثیری عمیق در طرح و وضع قانون اساسی آمریکا نهاد، به طوری که پدران بنیانگذار آمریکا از آغاز انقلاب که سنگ بنای مشروطیت و جمهوری آمریکا را بنا نهادند، او را بر صدر نشاندند و با بیان عبارت «متسکیوی مشهور و غیب‌گو» از افکار وی بهره‌ی بسیار بردند (Rahe, 2009: Xiv). به طور دقیق‌تر، شهرت وی در آن کشور مربوط می‌شود به فرضیه‌ی تفکیک قدرت‌های سه‌گانه‌ی حکومت که پایه‌ی تشکیل حکومت جمهوری ایالات متحده بر همین اصل قرار گرفته است (پازارگاد، ۱۳۸۲: ۷۰۹). افزون بر این، آن‌ها متسکیو را هم‌وطن خود می‌دانستند به نحوی که او را «هاتف غیبی» یا «سروش غیبی» (Oracle) می‌خواندند و روح‌القوانین او نیز پیش از اعلامیه‌ی استقلال آمریکا بارها چاپ و منتشر شد. بر اساس یک بررسی دقیق، در دهه ۱۷۶۰ میلادی، بیشترین ارجاع و نقل قول‌های بنیانگذاران آمریکا از میان نویسندگان و متفکران برجسته عصر روشنگری به «لاک و متسکیو» بوده است که در دهه‌های بعدی نیز این آمار حتی بیشتر هم شده است. بر این اساس، تنها کتاب مقدس و نوشته‌های پولس قدیس با ۹ درصد نسبت به متسکیو با ۸/۳ درصد پیشی داشته است (برای مطالعه‌ی بیشتر در مورد درصد نقل قول از دیگر نویسندگان، بنگرید به: Lutz, 1984: 194).

اهمیت این مطلب زمانی بیشتر آشکار می‌شود که بدانیم از متسکیو چگونه یاد می‌شده است: «متسکیو توانست به هاتف غیبی در دو قاره تبدیل شود، زیرا روح‌القوانین او همچون پلی بین ایده‌ی سنتی و مدرن حکومت قانونی عمل می‌کرد» (Shklar, 1987: 111). از این رو، پر واضح است که هیچ اندیشمند اجتماعی و سیاسی‌ای به اندازه متسکیو بر پدران بنیان‌گذار آمریکا همچون جفرسون، مدیسون، همیلتون، جان ادامز و دیگران اثرگذار نبوده است. چنان‌که، «آنان بیش از هر نویسنده مدرنی از وی نقل قول می‌آوردند و از این بابت تنها کتاب مقدس بر وی تقدم داشت» (Shklar, 1987: 121). زیرا، آن گونه که شکلار بیان می‌کند او از چنان اعتبار و جذابیتهی برخوردار بود که «هم کسانی که از قانون اساسی جدید حمایت می‌کردند و هم کسانی که مخالف آن بودند در استدلال‌هایشان سخت متکی به متسکیو بودند، تا جایی که هر دو گروه احساس می‌کردند که [آثار] متسکیو برای آنها نوشته شده است» (Shklar, 1987: 121). بنابراین، اگر مقالات فدرالیست را چونان کتاب مقدس آئین سیاسی آمریکائیان بدانیم، به طبع آن می‌توان اهمیت متسکیو را به سان اهمیت و جایگاه نوشته‌های پولس در آن کتاب بدانیم. زیرا مندرجات این مقالات پایه جمهوری و

مشروطیت و دموکراسی آمریکا را بنا نهاده و در «کلیه شئون ملی و دولت، تشکیلات دستگاه حکومت و قانون اساسی، روابط دولت فدرال با دولت‌های ایالات متحد مختلف، مسئله روابط خارجی، مالیات و ... بحث نموده و مسائل سیاسی و اجتماعی آن کشور را روشن می‌کند» (پازارگاد، ۱۳۸۲: ۷۱۰).

۶. جایگاه مقالات فدرالیست در تاریخ فکر و ساختار کلی آن

مقالات فدرالیست متشکل از ۸۵ مقاله است که نویسندگان آن از برجسته‌ترین متفکران روشنگری و بنیان‌گذاران آمریکا محسوب می‌شوند. این مقالات، در روزنامه‌های ایندپندنت جورنال (Independent Journal)، نیویورک پکت (New York Packet) و دیلی آدورتایزر (The Daily Advertiser)، در دفاع از قانون اساسی آمریکا و کنوانسیون فدرال این کشور از اکتبر ۱۷۸۷ نگارش و چاپ آن‌ها آغاز شد و حدوداً تا میانه‌ی سال ۱۷۸۸ ادامه یافت. اما، در میان نویسندگان فدرالیست، «همیلتون» با نوشتن ۵۱ مقاله از مجموع مقالات سهم بیشتری را به خود اختصاص داد و پس از وی، مدیسون با نگارش ۲۹ مقاله و در نهایت جان جی با نوشتن ۵ مقاله به آن‌ها کمک کرد. این مقالات از آن زمان تا کنون، معتبرترین تفسیر از قانون اساسی ایالات متحده به شمار می‌روند که با امضاء و نام مستعار پولیوس در پای مقالات ذکر می‌شد که در واقع کوتاه شده‌ی «پولیبیوس والرئوس پولیکولا» است؛ کنسول پرآوازه‌ای که در سال ۵۰۹ پیش از میلاد، جمهوری روم را احیاء و از نو بنا کرد (برای مطالعه بیشتر، بنگرید به: Shapiro, 2010).

نویسندگان فدرالیست به دموکراسی بدبین بودند و راه حل آن‌ها برای جلوگیری از خطر «جباریت اکثریت» (The tyranny of the majority) در یک جمهوری دموکراتیک به کارگیری اصول حقوقی، قانونی و سیاسی مختلفی من جمله بر صدر نشانیدن حکومت قانون و توزیع قدرت بود.

اما، در نگاهی کلی می‌توان «مقالات فدرالیست» را به چهار یا شش شاخه‌ی تحقیقی که شامل «سودمندی اتحادیه‌ها»، «جمهوریت و اهمیت قانون اساسی»، «ضرورت دولت فدرال مقتدر» و ... تقسیم نمود که درباره اهمیت هر کدام از این موارد، مقالاتی را نوشتند: (۱). درباره «فایده اتحادیه» چهارده مقاله. (۲). «عدم کارایی کنفدراسیون کنونی» هشت مقاله. (۳). «ضرورت دولت پرانرژی» چهارده مقاله. (۴). «جمهوری خواهی قانون اساسی» چهل

و هشت مقاله. (۵) و (۶) هم تنها یک مقاله. هنگامی که نوبت نگارش مقاله آخر رسید کار دو بخش آخر (۵ و ۶) آن «چنان تمام شده و قابل پیش‌بینی بود» که تنها لازم بود استدلال مناسب را ارائه و جمع بندی نماید. با این حساب می‌توان گفت کتاب در چهار عنوان به نگارش درآمده است، به طوری که دیده می‌شود سه عنوان نخست با یک مضمون به نگارش درآمده است.

بنابراین، اگر بخواهیم سازمان مقالات فدرالیست را به ساده‌ترین وجه بیان نمائیم باید بگوئیم چکیده‌ی آن‌ها عبارت‌اند از: «اتحادیه و جمهوری خواهی». ترتیب مقاله‌ها کاملاً آموزش‌های فدرالیستی را انتقال می‌دهند. فدرالیسم، جمهوری خواهی جدید و راستینی را تعلیم می‌دهد که به طور قاطع با نگاهی نو به مساله اتحادیه می‌نگرد (Diamond, 1987: 662).

بعدها، نویسندگان و فلاسفه‌ی مهمی به اهمیت و جایگاه مقالات فدرالیست و نسبت آن با حکومت قانون پرداختند. به باور بسیاری از فیلسوفان سیاسی، مقالات فدرالیست از جایگاه والایی در حیات فکری و سیاسی امریکاییان برخوردار است» (Peacock, 2010: preface)، به گونه‌ای که «آن را گرانبه‌ترین آثار کلاسیک در فلسفه سیاسی آمریکا می‌دانند» (Shapiro, 2010). علاوه بر این، تامس جفرسون (Thomas Jefferson)، نویسنده اصلی اعلامیه استقلال آمریکا و از نمایندگان اصلی حزب جمهوری خواه که از «جایگاه رفیعی در میان قانون‌گذاران خردمند برخوردار بود و به عنوان یک اندیشمند و همچنین سومین رئیس جمهور آن کشور، او را فیلسوف شاه آمریکا نامیده‌اند» (Desmond, 2011: 169)، در نامه‌ای که در ۱۸ نوامبر ۱۷۸۸ به جیمز مدیسون می‌نویسد، این مقالات را می‌ستاید و آن‌را «بهترین تفسیر نوشته شده درباره اصول حکومت می‌نامد که بیشتر مفسران، لیبرال‌ها و محافظه‌کاران با آن موافق‌اند» (Peacock, 2010: preface).

حدود نیم قرن بعد، فیلسوف شهیر فرانسوی آکسی دو توکویل در تمجید مقالات فدرالیست چنین می‌نویسد: «فدرالیست کتاب نفیسی است با آن که مربوط به آمریکاست، اما سیاست‌مداران همه ممالک می‌بایست آن را مطالعه نمایند» (Tocqueville, 2002: 133). او همچنین آن‌ها را بهترین ذهن‌ها و نجیب‌ترین اشخاصی می‌دانست که در جهان جدید ظاهر شده‌اند (Mansfield, 2010: 24). جان استوارت میل یکی دیگر از فیلسوفان آزادی‌گرای سده‌ی نوزدهم در مفصل‌ترین و منظم‌ترین رساله‌ی خود «تاملاتی درباب

حکومت انتخابی» به تمجید و ستایش «قانون اساسی، حکومت فدرال و مقالات فدرالیست» می‌پردازد و آن را آموزنده‌ترین رساله در اصول حکومت فدرال می‌خواند (Mill, 2008: 297-8). این تعریف و تمجیدها کماکان پس از گذشت دو سده از انتشار *مقالات فدرالیست* توسط بنیان‌گذاران آمریکا کماکان ادامه دارد. به طوری که هانا آرنت، یکی از تاثیرگذارترین متفکران سیاسی قرن بیستم در اثر خودش *انقلاب معتقد است* «فرزانی ممتاز بنیان‌گذاران آمریکا هم در نظریه و هم در عمل چشم‌گیر است و شخص را تحت تاثیر قرار می‌دهد» (Arendt, 1963: 94-5).

۷. حاکمیت قانون، جمهوری و دموکراسی در *مقالات فدرالیست*

منتسکیو، نظام پادشاهی را از دو شیوه زمام‌داری دموکراسی و آریستوکراسی برتر می‌دانست، البته چنان که اشاره شد، از دید منتسکیو بهترین شیوه زمام‌داری زمانی پدید می‌آید که آن حکومت در طریقی معتدل پیش رود و در عین حال «اگر یک حکومت معتدل از جمهوری به پادشاهی یا بالعکس تغییر یابد چندان خطری ندارد، اما فروپاشی زمانی است که یک حکومت معتدل به رژیم استبدادی تبدیل شود» (Montesquieu, 1989: 118). او همچنین، دموکراسی را شیوه مطلوب زمام‌داری نمی‌دانست، «چرا که بر خلاف نظام نمایندگی که قابلیت شور و مذاکره در امور را دارند، آرای عمومی فاقد این قابلیت است و این مورد برای دموکراسی عیب و زیان سترگی به شمار می‌رود» (Montesquieu, 1989: 118). از همین رو، نویسندگان *مقالات فدرالیست* برای اداره هرچه بهتر کشورشان به سراغ نظام مختلط برای حکمرانی رفتند، زیرا با دموکراسی مستقیم و محض نیز مخالف بودند، لذا با پیروی از رویه رومی شیوه زمام‌داری مطلوب را جمهوری می‌دانستند و در این مسیر آن‌ها وام‌دار منتسکیو بودند. چنان‌که، همیلتون در مقاله شماره نهم *فدرالیست* با عنوان «سودمندی اتحادیه همچون سدی در برابر دسته‌بندی‌های داخلی و شورش‌ها» بارها به *روح‌القوانین* منتسکیو ارجاع و استناد می‌کند و آشکارا از جمهوری فدرالی همچون ابزاری لازم برای گستراندن سپهر حاکمیت مردمی با ترکیب امتیازهای دو شیوه زمام‌داری پادشاهی و جمهوری به عنوان حکومتی معتدل سخن می‌گفت (Hamilton, 2008: 46).

اما یکی از مهم‌ترین فقراتی که به بحث درباره «دست‌بندی‌های محلی» و «فرقه‌های اکثریت» جهت جلوگیری از تبدیل و کشش آن‌ها به سمت «جباریت اکثریت» یا

«گروه‌های دارای منافع مشترک» می‌پردازد، دهمین مقاله فدرالیست است که توسط جیمز مدیسون نوشته شد، کسی که او را به عنوان «پدر قانون اساسی آمریکا» هم می‌شناسند (Wolff, 2006: 64-5). او نام این مقاله را «اتحادیه هم‌چون سدی در برابر دسته‌بندی‌های محلی و شورش» نامید. البته، بایستی خاطر نشان کرد که منظور وی از مفهوم «اتحادیه» اتحادیه‌های مختلف ایالات آمریکا بود؛ او در ارتباط با «فرقه‌گرایی اکثریت» معتقد است که «اکثریت می‌تواند گروه اقلیت را جهت برآورده ساختن منافع اعضای خویش زایل کند» (Shapiro, 2003: 208). لذا، مدیسون بر این باور بود که «حکومت مردمی یا دموکراسی مستقیم و ناب در معرض خطر چند دستگی و تفرقه است» (Madison, 2008: 52). از این‌رو، شناخت اثرات نهادهای سیاسی را برای تبعیض به نفع انواع خاصی از نهادهای دموکراتیک یا اصلاحات در آن‌ها را می‌توان مورد استفاده قرار داد. مدیسون معتقد بود که در ایالات متحده، یک دولت نسبتاً قوی فدرال باید بر اساس حکومت‌های محلی باشد که اقلیت‌ها سرکوب نشوند (Bristow, 2017). سپس، مدیسون در توضیح واژه «دسته» یا «فرقه» بر این باور است که مجموعه‌ای از شهروندان که شامل اقلیت و اکثریت می‌باشد دارای پاره‌ای از منافع مشترک‌اند و با یکدیگر نیز متحد می‌باشند که خود را در مقابل منافع سایر شهروندان یا در تقابل منافع جمعی و دائمی کل جامعه می‌بینند، از این‌رو، به باور مدیسون هر زمان که ما با گروه‌های مختلف سروکار داشته باشیم ناچار این مشکل پیش خواهد آمد:

منظور من از فرقه، شماری از شهروندان است که لزوماً اکثریت هم نیستند و ممکن است در اقلیت باشند که باهم متحد بوده و تحت تاثیر طیفی از انگیزش‌ها یا منافع با هم متحد شده‌اند، که خود را در مقابل منافع سایر شهروندان یا در مقابل منافع جمعی و دائمی کل جامعه می‌بینند (Madison, 2008: 49)، [از این‌رو] هر زمان با گروه‌های مختلف سروکار داشته باشیم ناچار این مشکل پیش خواهد آمد، در صورتی که شما جزء گروه اکثریت باشید به این مشکل توجهی نخواهید کرد، اما، اگر به گروه اقلیت تعلق داشته باشید این مسئله برای شما بسیار حائز اهمیت خواهد بود، چرا که اتفاقات جاری می‌تواند بر خلاف خواسته‌های شما رقم بخورد (Shapiro, 2010).

مباحث مدرن در رابطه با «جباریت اکثریت» در اواخر سده‌ی هجدهم با تمایل بنیانگذاران آمریکا برای برپایی نخستین جمهوری دموکراتیک مطرح شد. آن‌ها، می‌کوشیدند با توجه به آنچه که جیمز مدیسون توصیف کرده بود، شیوه زمامداری مناسبی را برگزینند که حقوق گروه‌های مختلف محترم شمرده شود، از این‌رو، آن‌ها در پی استقرار گونه‌ای از

«جمهوری غیرجبارانه» بودند و نه «دموکراسی»، زیرا آن‌ها نگران بودند که دموکراسی حقوق اقلیت را پایمال کند. از این روی، راه‌کار مدیسون این بود که با گستراندن دامنه‌ی جمهوری، دسته‌ها نیز گسترانده شوند تا از این مفسده دوری شود.

در واقع، مدیسون در پی راه‌کاری برای پاسداشت حقوق و خیر عمومی گروه‌هایی بود که نسبت به اکثریت در اقلیت بودند، از این رو، او با پیشنهاد اصول جمهوری، می‌کوشید که قدرت اکثریت و دیدگاه‌های بدخواهانه‌ی آن‌ها را خنثی نماید، تا جایی که اکثریت قادر نباشد که خشونت‌اش را تحت اشکال قانون اساسی اعمال کند، و خیر عمومی و حقوق سایر شهروندان را فدای حکمرانی یا منافع‌اش کند، از این رو، او هدف بزرگ کاوش‌هایش را در گرو تضمین خیر عمومی و حقوق شخصی تمامی شهروندان می‌دانست:

اگر شمار افراد یک دسته کمتر از اکثریت باشد، می‌توان با اصول جمهوری، که اکثریت را قادر می‌سازند با رای‌گیری معین دیدگاه‌های بدخواهانه‌ی جناح مقابل را خنثی نماید، اگرچه جناحی که قدرت را در دست دارد، ممکن است جامعه را متشنج سازد و حکومت را نیز با موانعی روبرو سازد، اما، آن قادر نخواهد بود که خشونت‌اش را تحت اشکال قانون اساسی اعمال کند. موقعی که دسته‌ای اکثریت را دربرگیرد، شکل حکومت مردمی از طرف دیگر این امکان را برایش فراهم می‌کند که خیر عمومی و حقوق شهروندان دیگر را فدای سودای حکمرانی یا منافع‌اش کند، از این رو، هدف ستروگ کاوش‌های ما تضمین خیر عمومی و حقوق شخصی افراد در برابر خطر چنین فرقه‌ای و در عین حال حفظ روحیه و شکل حکومت مردمی است (Madison, 2008: 51).

پس، به باور مدیسون، نمی‌توان گروه‌ها را از ساختار قدرت حذف کرد، چرا که ریشه‌ی شکل‌گیری گروه‌ها را نمی‌توان حذف کرد و در نتیجه باید به آثار آن‌ها توجه کرد، زیرا، «دلایل بالقوه ایجاد گروه‌ها و دسته‌ها را باید در طبیعت انسان جستجو کرد (Shapiro, 2011: 19). اما، برای مدیسون تنها این مورد کافی نبود و تنها مبنایی از بحث او در مورد گروهی گسترده را در بر می‌گرفت. او نیز همانند دیگران نگران بود که مبدا این ساختار نهادی، راه را برای «جباریت» هموار کند. مدیسون، در *فدرالیست* شماره ۵۱ با عنوان «ساختار حکومت باید به گونه‌ای باشد که بر وجود توازن‌های لازم میان بخش‌های مختلف آن بتوان نظارت کرد» پس از تشریح راه‌کارهای قانونی و نظارت بر قدرت معتقد بود که بهترین راه‌حل برای مقابله با تمرکز تدریجی قدرت‌های متعدد در یک بخش یا گروه، فراهم کردن

ابزارهای قانونی ضروری و دادن انگیزه‌ی شخصی به مسئولین آن برای ایستادگی در برابر تخطی دیگران است. هر چند ضرورت چنین ابزارهایی برای کنترل سوءاستفاده‌های حکومت، ممکن است نشان دهنده نوعی اهانت به طبع بشری تلقی شود (Madison, 2008: 257)، با این حال چاره‌ای برای حل آن مفسده نیست.

مدیسون، در فقره‌ی معروفی در فدرالیست شماره ۵۱ چنین می‌گوید:

اگر انسان‌ها فرشته بودند، هیچ حکومتی لازم نبود و اگر قرار بود فرشته‌ها بر انسان‌ها حکومت کنند، به هیچ گونه نظارت درونی و بیرونی روی حکومت نیاز نبود. در تشکیل حکومتی که قرار است انسان بر انسان حکمرانی کند، یک مشکل اساسی نهفته است؛ ابتدا باید حکومت بتواند بر دیگران نظارت و کنترل داشته باشد و سپس، حکومت مجبور شود تا بر خود نظارت داشته باشد و از وظایف خود منحرف نشود (Madison, 2008: 257).

بدون شک وابستگی به مردم، اساسی‌ترین نوع نظارت بر حکومت است، اما تجربه به انسان ضرورت اقدامات احتیاطی را نیز آموخته است. از این‌رو، هراس از **جباریت** دسته‌های سیاسی، باعث شد که مدیسون و فدرالیست‌ها به صرافت بیفتند تا یک نظام سیاسی را که دارای امتیازات وتوی چندلایه، برای مشکل عمل سیاسی اکثریت باشد تدبیر نمایند که آن شامل «نظام تفکیک قوا» بود و عمیقاً تحت تاثیر متسکیو قرار داشت.

در اینجا، همانطور که پیش‌تر بیان شد، طنین متسکیویی در مقالات فدرالیست نمایان است، چرا که دست‌کم یکی از این اقدامات مراقبتی و احتیاطی همان نظریه‌ی «تفکیک قوای» وی بود. از این‌رو، به باور مدیسون، نه تنها باید جامعه را در مقابل **جباریت** حاکمانش حفظ کرد، بلکه همین کار را باید در مقابل بی‌عدالتی‌های یک بخش علیه بخش دیگر از جامعه نیز انجام داد. او سپس چنین ادامه می‌دهد که «در میان طبقات مختلف شهروندان، ناگزیر منافع متفاوت وجود دارد، اگر اکثریتی بر اساس منافع مشترک متحد شود، حقوق اقلیت در خطر **جباریت** اکثریت قرار خواهد گرفت». برای جلوگیری از روی دادن چنین خطری، مدیسون می‌گوید که دو روش و راه‌کار وجود دارد؛ راه‌کار نخست همان گسترانیدن دسته‌ها و گروه‌هاست و دیگری شکل‌گیری طبقات مختلف در میان شهروندان است که اکثریت ثابت را بتواند خنثی نماید. برای جلوگیری از وقوع این وضع روش نخست ناظر بر این است که خواستی مستقل از اکثریتی باشد که در خود اجتماع

خلق شود؛ روش دوم این است که طبقات متفاوتی از شهروندان چنان در بین افراد ملت شکل بگیرند که ترکیبی ناعادلانه از اکثریت در کل را اگر نه در عمل ناممکن، دست کم نامحتمل سازد (Shapiro, 2003: 208).

مدیسون معتقد است که روش نخست بیش‌تر از همه در تمامی حکومت‌هایی دیده می‌شود که از اقتداری موروثی برخوردار هستند. این روش در بهترین حالت چیزی جز تضمینی موقت نیست؛ زیرا قدرتی مستقل از جامعه می‌تواند به نفع طرح‌های ناعادلانه اکثریت تمام شود، همچنان که به حقوق برحق اقلیت آن شاید هم در صورت امکان برضد هر دو بچرخد. همچنین، او مثال روش دوم را در جمهوری فدرال ایالات می‌دید. در این جمهوری، ضمن این که تمامی اقتدار از جامعه برمی‌خیزد و تابع جامعه است، خود جامعه به چندین بخش، به انواع منافع و طبقات شهروندان تقسیم خواهد شد که حقوق افراد، با حقوق اقلیت، با خطر اندکی از سوی زد و بندهای اکثریت رو به رو خواهد بود.

بنابراین، پراکندگی منافع میان مردم برای جمهوری گسترده ضمانت اولیه و اساسی است، اما کافی نیست و این نگرشی است که به لرد آکتون (Lord Acton)، متفکر بریتانیایی آزادی خواه سده‌ی نوزدهم نسبت می‌دهند؛ این مطلب ما را به نقل قول معروف آکتون رهنمون می‌کند: «قدرت، فساد می‌آورد و قدرت مطلق، فساد مطلق می‌آورد». پس، در این نگرش، چاره آن است که قدرت باید تقسیم شود چنان که متسکیو بیان کرده بود. برای این منظور یک طرح نهادی لازم است که همان اقدام احتیاطی و مراقبتی است؛ طرحی که باعث می‌شود افراد بخش‌های مختلف حکومت بر یکدیگر نظارت داشته باشند. بنابراین، به حرف مدیسون پی می‌بریم که به «جمهوری غیرجبارانه اعتقاد داشت تا به دموکراسی». بدین نحو، انتقاد مدیسون از دموکراسی شکل گرفت. او بر این باور بود که «دموکراسی مطلق، ناب، خالص یا سره» به «جباریت و استبداد» می‌انجامد؛ پس باید با راه‌کارهای قانونی تا جای ممکن خطر مهلک آن را که همان جباریت و قدرت اکثریت است، محدود و کنترل کرد.

جان کلام آن‌که، از نظر نویسندگان «مقالات فدرالیست»، دموکراسی می‌تواند به سوی «جباریت اکثریت» سوق پیدا کند، همچنین، می‌تواند به خوبی سوبه «جباریت منطقی» بر پیکر اقلیت یا «جباریت نامعقول ظالمانه» به خود بگیرد. با در نظر گرفتن همه این احتمالات دموکراسی به تنهایی نمی‌توانست از حقوق افراد پاسداری نماید. هر اس از جباریت دسته‌های سیاسی آن چیزی بود که باعث شد پدران بنیان‌گذار امریکا به صرافت بیفتند و

یک نظام سیاسی‌ای را که دارای امتیازات وتوی چندلایه، برای مشکل کنش سیاسی اکثریت تدبیر کنند.

۸. نتیجه‌گیری

به عقیده متسکیو هدف حکومت، حفظ آزادی افراد است و آزادی سیاسی تنها در حکومتی معتدل یافت می‌شود. همین رهیافت، آبخور فکری پدران بنیان‌گذار و مقالات فدرالیست آمریکا را تشکیل داد که برخلاف انقلابیون فرانسوی که متأثر از روسو بودند، آن‌ها پیش و بیش از هر فیلسوف دیگری تحت تأثیر اندیشه متسکیو قرار داشتند و حکومت‌شان را جمهوری نامیدند و نه دموکراسی، چرا که نویسندگان مقالات فدرالیست، دموکراسی را «جباریت اکثریت بر اقلیت» می‌دانستند و با الهام گرفتن از رویه روم باستان آن را جمهوری نامیدند و نه شکل آتنی آن یعنی دموکراسی مستقیم. آنان با پیروی از فیلسوفی چون متسکیو که بنیان‌گذار اندیشه مشروطه‌خواهی دوران جدید است، بیش از هر چیزی بر تعیین و تصویب قوانینی پافشاری می‌کردند که «زورگویی و جباریت» گروه‌های اکثریت را در ابتدا، خنثی نماید و سپس از فشار آن نیز بکاهد. مقالات فدرالیست ۹ و ۱۰ به نقد دموکراسی و دسته‌بندی فرقه‌ها، مقالات ۴۷ تا ۵۱، به بحث در تفکیک قوا و ارتباط این قوا با یکدیگر می‌پردازد که تأثیر متسکیو در آن واضح است. اهمیت مقالات فدرالیست در سنجش و نقد دموکراسی مستقیم در تاریخ فلسفه سیاسی دوران جدید به قدری مهم است که نخستین بار اصطلاح «جباریت اکثریت» با آن وارد واژگان فلسفه سیاسی شد. از این رو، بسیاری از فیلسوفان سیاسی آن را سترگ‌ترین اثر برخاسته اندیشه سیاسی آمریکا می‌دانند که هنوز هم پس از گذشت بیش از دو سده از انتشار آن مورد توجه متفکران بسیاری قرار می‌گیرد، چنان که مسائل و مباحث مهمی همچون آزادی، جباریت اکثریت، حقوق بشر، حکومت قانون، نظارت و توازن قوا و ... باعث شد نویسندگان مقالات فدرالیست با علم و آگاهی از خطرات و معایب دموکراسی مستقیم و پتانسیل آن برای حذف گروه‌های اقلیت و نخبه‌تدابیری بیاندیشند تا نظام حکومتی‌شان از این شیوه زمامداری فاصله بگیرد و به جای آن شیوه حکمرانی جمهوری را برگزینند که همچنان از نیرومندترین قانون‌های اساسی و شیوه‌های زمامداری پایدار جهان در پاسداشت حکومت قانون و حقوق افراد شناخته می‌شود. بنابراین، مشاهده کردیم که متسکیو با تفسیری که از حکومت مبتنی بر قانون و

اعتدال ارائه کرد، چه تاثیری بر نویسندگان مقالات فدرالیست و بنیانگذاران امریکا داشته است.

پی‌نوشت

۱. جان رالز (۱۹۲۱-۲۰۰۲) در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ در بالتیمور امریکا به دنیا آمد. او با انتشار اثر سترگ خود «نظریه‌ای در باب عدالت» (A Theory of Justice, 1971) به یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین فیلسوفان سیاسی قرن بیستم تبدیل شد که بسیاری از فیلسوفان اخلاق و سیاسی له یا علیه آن موضع گرفته‌اند. چنان‌که رابرت نوزیک، یکی دیگر از فیلسوفان نامدار اخلاق و سیاسی قرن بیستم، سه سال پس از انتشار اثر رالز، در کتاب سترگ‌اش «آناشسی، دولت و آرمانشهر» درباره آن چنین می‌گوید:

نظریه درباب عدالت رالز کتابی نیرومند، عمیق، باریک بینانه، فراخ‌مند و نظام‌مند در فلسفه سیاسی و اخلاق است که دست‌کم از زمان انتشار نوشته‌های جی. اس. میل تا به امروز نظیر نداشته است. این اثر، منبعی از ژرف‌اندیشی‌هایی روشنگر است که در هم آمیخته‌اند و یک کل دلفریب را رقم زده‌اند. اکنون، فیلسوفان سیاسی یا باید در چارچوب نظریه‌ی رالز کار کنند یا اگر چنین نکنند باید دلایلش را بگویند (Nozick, 1974: 183).

این در حالی است که نوزیک یکی از مهم‌ترین منتقدان نظریات رالز است.

کتاب‌نامه

- پازارگاد، بهاء‌الدین. (۱۳۸۲). *تاریخ فلسفه سیاسی*، جلد دوم، تهران، نشر زوار.
- توکویل، آلکسی دو. ([۱۳۴۷] ۱۳۹۶). *تحلیل دموکراسی در امریکا*، مترجم، رحمت الله مقدم مراغه‌ای، تهران. نشر علمی و فرهنگی.
- زکریا، فرید. (۱۳۹۰). *آینده‌ی آزادی؛ اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی*. مترجم، امیرحسین نوروزی. تهران، طرح نو.
- مقیمی، سعید. (۱۳۸۶). «تأثیر مؤلفه‌های فلسفی عصر روشن‌یابی بر الگوهای قدرت سیاسی (مطالعه موردی آرای منتسکیو)»، فصلنامه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد کرج، تابستان ۱۳۸۶، شماره ۶، صص ۱۰۳ - ۱۲۴.
- منتسکیو، شارل دو. (۱۳۹۵). *روح‌القوانین*، مترجم، علی اکبر مهتدی، چاپ چهاردهم، تهران، نشر امیرکبیر.

- Arendt, Hannah. (1963). *On Revolution*. The Viking Press, Published by the Penguin Group
- Bok, Hilary. (2014). "Montesquieu". The Stanford Encyclopedia of philosophy. Edward N. Zalta (ed), URL= <https://plato.stanford.edu/entries/montesquieu/>
- Bristow, William. (2017). "Enlightenment". The Stanford Encyclopedia of philosophy. Edward N. Zalta (ed), URL= <https://plato.stanford.edu/entries/enlightenment/>
- Desmond, William. (2011). *Philosopher-king of antiquity*. Continuum international publishing group
- Diamond, Martin. (1987). "The Federalist". In L. Strauss & J. Cropsey (Ed). *History of Political Philosophy, Third Edition*. (pp. 659-679). The university of Chicago press
- Hamilton, Alexander. (2008). "The Federalist, 9". In L. . Goldman (Ed), *The Federalist Papers* (pp. 44-48). Oxford University Press. (Original work published 1787).
- Lutz, Donald S. (1984). "The Relative Influence of European Writers on Late eighteenth century American Political thought". *The American Political Science Review*, vol. 78. No, 1. pp. 189-197
- Madison, James. (2008). "The Federalist, No. 10, 47, 51". In L. Goldman (Ed), *The Federalist Papers* (pp. 48-55, 239-245, 256-260). Oxford University Press. (Original work published 1787)
- Mansfield, Harvey C, (2010). *Tocqueville, A Very Short Introduction*, Oxford university press
- Mill, John Stuart., ([1861] 2008), *Considerations on Representative Government*, Buffalo, NY: Prometheus Books, 1991
- Montesquieu, Charles De. (1989). *The Spirit of Laws*, Cambridge University Press
- Nozick, Robert. (1974). *Anarchy, State, and Utopia*. Oxford, Blackwell
- Peacock, Anthony A. (2010). *How to read the Federalist papers*. The Heritage Foundation
- Rahe, Paul Anthony. (2009). *Introduction in Soft despotism, democracy's drift: Montesquieu, Rousseau, Tocqueville, and the modern prospect*. The Library of Congress, Printed in the United States of America.
- Shapiro, Ian. (2003). *The Moral Foundations of Politics*, Yale University press
- Shapiro, Ian. (2010). *Democracy and Majority Rule*. I. videoshare. <https://oyc.yale.edu/political-science/plsc-118/lecture-22>
- Shapiro, Ian. (2011). *The real world of democratic theory*, Princeton University Press
- Shklar, Judith N. (1987). *Montesquieu*. Oxford University Press
- Smith, Steven B. (2006). *Democratic Statecraft: Tocqueville, Democracy in America* [Video.]. I. videoshare. <https://oyc.yale.edu/political-science/plsc-114/lecture-22>
- Tamanaha, Brian Z. (2004). *On the Rule of Law (History, Politics, Theory)*, University of Birmingham
- Tocqueville, Alexi De. (2002). *Democracy in America*. trans. H C. Mansfield & D Winthrop. Chicago: University of Chicago Press

- Villa, Dana Richard, (2017). *Teachers of the People: political education in rousseau, Hegel, Tocqueville, and Mill*, The University of Chicago Press,
- Waldron, Jeremy. (2016). “*The Rule Of Law*”. The Stanford Encyclopedia of philosophy. Edward N. Zalta (ed), URL= <https://plato.stanford.edu/entries/rule-of-law/>
- Wolff, Jonathan. (2006). *An Introduction to political philosophy*. Oxford university press
- Yong, D. (1978). “The Review of Politics”, Cambridge University Press. Vol. 40, No. 3, pp. 392-405